



۲۰۱۶/۰۵/۰۵



صالحه واهب واصل

دوستان و علاقه مندان گرامی وبسایت «افغان جرمن آنلاين» سلام ها و احتراماتم را بپذيريد.



از آنجائیکه همه میدانید پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» یکی از پربیننده ترین رسانه های افغانی در جمع همه وبسایت های فعال کنونی افغانی در جهان انترنت بوده و همیشه سعی و تلاش دارد تا مردم و ملتش را با نشر حقایق، بدون هر نوع تبعیض و جهت گیری از حزب و یا مذهبی، در روشنی نگهداشته، حالات و اوضاع سیاسی کشور را در ادوار مختلف با چهره های پیشوا ها و زمامداران مختلف خصوصاً در چهار – پنج دهه اخیر مورد بحث و بررسی قرار دهد. بدون شک این بررسی و تحلیل هیچگاهی بی اساس نبوده و مبنی بر نوشته های مستند از نویسندگانی که هنوز در قید حیاتند، و یا آنانی که خود با تأسف دیگر در بین ما نیستند ولی گواهانی هنوز حیات دارند و شاهد واقعات و حوادث آن ادوار بوده اند و هنوز توانائی بیان چشم دید های شان را بصورت تحریری و یا شفاهی دارند، به خوانندگان و تاریخ نویسان این پورتال با امانت داری

کامل، ارائه نماید. تا باشد که افکار و اذهان هموطنان ستمدیده ما که عمریست با اسارت ها و اظلام نابخشودنی بیگانگان به کمک اشخاص سست عنصر خود فروخته به بیگانگان و خارجیان از جمع خود ما، دست و پنجه نرم میکنند، روشن شده و به صورت عادلانه قضاوت نمایند.

اینک این بار اندوخته ای بسی مهم و تأریخی را معنون به **(کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه؟)** که نویسنده آن به لطف خدا هنوز در قید حیات تشریف دارند، جهت جلوگیری از طولانی شدن مطلب در یک بخش، به چند بخش تنظیم شده خدمت شما عزیزان تقدیم می نمایم و امید میبریم تا در قضاوت های تان روی موضوعات، از خاطر جمع و خونسردی کامل استفاده نموده، بیطرفانه و عادلانه موضوع را مورد بحث و بررسی و تحلیل قرار دهید و اگر سؤالی در اذهان روشن بین تان خطور میکند همه را فوراً بیرون نویس و یادداشت نمائید تا بعد از ختم رساله با جناب نویسنده مطلب صادقانه و بیغرضانه مطرح ساخته، پاسخ تان را بدست آرید.

رساله یا کتاب مورد بحث نوشته محترم (داکتر حسن شرق) بوده دارای ۱۵۵ صفحه است و این ۱۵۵ صفحه به ۱۵ قسمت تنظیم گردیده که هر قسمت حاوی ۱۰/۵ صفحه میباشد. مسؤولیت هر جمله و کلمه درج شده در کتاب را جناب داکتر صاحب شرق خود عهده دار میباشد. سؤالاتی که بعد از ختم این کتاب از جانب خوانندگان کتاب مطرح خواهد گردید به خود داکتر صاحب راجع میگردد و خود ایشان مسؤولیت پاسخ دهی خواهند داشت.

پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» در زمینه نشر موضوعات سیاسی و یا کلتوری فقط و فقط نقش یک وسیله دیجیتالی را بازی نموده آگاهی وارده را به سمع و بصر مطالعه کنندگان و علاقه مندانش میرساند.

## قسمت چهارم



د پانو شمیره: له ۱ تر ۱

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پزوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

### به ادامه قسمت سوم ....

اما آنچه به حقیقت پیوست آن بود که هواخواهان شان در قوای هوایی بدون سروصدا با کمیته مرکزی مقاطعه نمودند. چنانچه با برطرفی عبدالقادر از قوماندانی و بعضی از صاحب منصبان طرفدار پاچاگل وفادار از قوای هوایی از جانب وزارت دفاع ملی، از تماس با هیئت رهبری طفره می رفتند و همه باهم سرآغازی بود از مخالفت علنی با ما و پیوستن پنهانی به مخالفین ما.

به هر صورت با گذشت زمان و رویت اسناد و حضور شواهد، واضح تر شده می رفت که هیچ یک از صاحب منصبان اردو که جهت سقوط سلطنت برای تأسیس جمهوریت گرد هم آمده بودند در صبحگاه ۲۶ سرطان در هیچ حزبی از احزاب سیاسی کشور عضویت نداشتند بلکه گروهی بودند محدود و منحصر به فرد برای رسیدن به اهداف مشخص خویش.

ولی بعد از ۲۶ سرطان غرور و خودسری یک دسته، و بی تفاوتی دسته دیگر از جمهوری خواهان سبب گردید تا خدمات و جانبازی های ناترس ترین رادمردانی را که در تغییر نظام شاهی به جمهوری در صف اول قرار داشتند نادیده انگارند و از آنها دوری گزینند.

طرد شدگان هم با عقده مندی به دامن احزابی لغزیدند که با دولت جمهوری کینه توزی داشتند. به طور مثال: از آنجایی که در واویلای هفت ثور به حیث سفیر در جاپان اقامت داشتم ماجرای سقوط جمهوری را از قادرخان رهبر صاحب منصبان شورشی در حادثه هفت ثور پرسیدم که:

- چرا از جمع ما بریدی و باز چرا به تره-کی و امین پیوستی؟

گفت: راستش را بگویم؟ از بی توجهی رهبر کودتا و کم لطفی تو پیرو تره-کی شدم.

- چه می گویی؟

- حقیقت را.

سپس ادامه داده گفت:

طوری که می دانید، من در حلقه دوم رفقا (کمیته مرکزی) بودم و برای بار اول پس از اینکه به قوماندانی قوای هوایی مقرر شدم به حضور رئیس دولت مشرف گردیدم و به اجازه اوشان هفته وار کارهای دفتر خویش را جهت اخذ هدایت و رهنمایی خدمت شان می بردم. بدون اینکه پی برده باشم و یا چیزی بگویند بعد از کمبود پاچاگل وفادار در هیئت رهبری روز به روز از محبت های شان کاسته شده می رفت تا اینکه روزی بعد از صرف نان چاشت با چند تن از همکارانم در اطاق قوماندانی نشسته بودم که ضابط امر آمد و گفت: دگر جنرال موسی خان آمده و می خواهند شما را تنها ملاقات نمایند. تا بیرون دروازه به استقبال شان رفتم و زمانی که در اطاق با وی تنها ماندم فرمان رئیس دولت را برایم داد که در آن بدون اینکه از من تذکری داده شده باشد، نوشته بود:

دگر جنرال موسی خان را به حیث قوماندان قوای هوایی مقرر نمودم.

به ایشان وظیفه جدید را تبریک و از اطاق کار خارج شدم.

خلاف انتظار متوجه شدم که چند ضابط ناشناخته به دروازه پهره می دهند. از خود پرسیدم آیا طرفداران شاه کودتا کرده و فرمان تقرر موسی خان ساختگی است؟ زیرا موسی خان از طرفداران شاه بود. به هر صورت از یکی از ضابطان خواهش کردم موتروان مرا صدا کند.

گفت موتروان شما کار داشت خانه خود رفت.

بناء پیاده و شرم زده و سرخورده از قوماندانی برآمده و سوار تکسی خانه رسیدم و به جز خجالت چیزی نداشتم که به خانم بگویم که چرا به این وقتی خانه آمده ام.

از آنرو خواستم به شما و یا به رهبر تلفیون و از پیش آمد غیر منتظره شکایت کنم، ولی تلفیون را هم قطع کرده بودند. دفتر ریاست جمهوری فردای آن روز و فرداهای دیگر هم اجازه ملاقات با رئیس دولت را ندادند. تو هم با مشکلاتی که در آن روزها ترا به خود پیچانده بود از ملاقات من و دیگر جمهوری خواهان طفره می رفتی.

در گیرودار سرگردانی ناخواسته و نادانسته شام یکی از روزهایی که برایم خیلی دلگیر کننده و دردآور شده بود، دو نفری که قبلاً نه دیده و نمی شناختم به دروازه خانه ام آمده گفتند: من نورمحمد تره‌کی و اینهم رفیق امین. ما از جانب حزب مامور شده ایم تا شما را به عضویت ح.د.خ. بپذیریم. گفتم من عسکرم و از پیروان محمد داؤد و بناء به حزب شما داخل نمی شوم. تره کی خندید و گفت: از شما دیگر کاری ساخته نیست و داؤد هم به شما کار ندارد. شنیدن گفته هایش مثل کاردی به قلبم خله می زد، چون چیزی در تردید آن نداشتم. گفتم اجازه بدهید در باره آن فکر کرده خدمت شما اطلاع می دهم. با تشکر از من جدا شده گفتند: ما منتظریم.

بعد از این گفت و شنودها چندین روز تلاش کردم که تو یا رهبر را ملاقات کنم، متأسفانه میسر نشد که نشد. بدان سبب حوصله ام تنگ و سراپای وجودم به مقابل شما عقده و نفرت شده بود و آنها چون دشمنان آشتی ناپذیر با شما بودند به آنها اطلاع دادم که به حزب شما شامل می شوم.

هر دوی شان دو باره آمدند و کارت عضویت ح.د.خ. را بدون اینکه از طرز تفکر و عقاید چیزی بپرسند با استفاده از عقده مندی-ام به من دادند. و منم نافهمیده و نادانسته از عقاید و خط مشی خلقی ها، جهت مخالفت و سرنگونی دولت جمهوری با آنها متعهد شدم و عضویت حزب آنها را پذیرفتم.

برای رسیدن به این مقصد به غلام حیدر رسولی، که چندی پیشترک همکاری با گروه آنها را که مخالف شما بود، رد کرده بودم مراجعه کردم. او خندیده گفت: حالا که با ما شدی موقتاً به حیث رئیس مسلخ اردو کار کنید و به زودی رهبر شما را به قوای هوایی مقرر خواهد کرد.

به راستی هم دیری نگذشت که مرا رئیس ارکان قوای هوایی و دافع هوا مقرر کردند و منم با اشتراک جمهوری خواهان رانده شده (از کنار رئیس دولت) شالوده کودتای ضد دولت جمهوری را با حفیظ الله امین نماینده نظامی جناح خلق ح.د.خ. پی ریزی کردم که بدبختانه اجرای آن با درک نادرست ما از اهداف شخص مذکور منجر به در به دری و اسارت مردم و ویرانی کشور محبوب ما گردید.

عضویت محمدنبی عظیمی در جناح پرچم:

او در اثر مشهورش به نام اردو و سیاست در صفحه ۸۳ نوشته اند:

بعضی از اشخاص فکر می کردند که من عضو ح.د.خ. هستم. چنانچه ضیا مجید (عضو کمیته مرکزی) هم عضو حزب نبود. در قطعه انضباط هیچکس عضو حزب نبود و هیچکس هم به شوروی به تحصیل نرفته بود.

در صفحه ۱۲۰ همان اثر می نویسد:

در تابستان ۱۳۵۵ ه.ش. عبدالوکیل (بعدها وزیر خارجه) نزد من آمده مرا تشویق نمود که اگر عضویت جناح پرچم ح.د.خ. را بپذیرم.

بعد از روزهای طولانی دودلی و تردید، در حالیکه سرخورده گی ها و عقده های شخصی ما نسبت به دست اندرکاران رژیم (دولت جمهوری) بالای ما غلبه کرده بود به عضویت جناح پرچم ح.د.خ. پیوستم.

محمدنبی عظیمی دارای تحصیلات عالی و یکی از صاحب منصبان برازنده بود که توسط احمد ضیاء مجید (عضو کمیته مرکزی جمهوریت) جذب و در گروپ وی در تغییر نظام شاهی به جمهوریت در کودتای ۲۶ سرطان (در گرفتاری وزیر دفاع نظام) سهم ارزنده داشت. او پس از تأسیس جمهوریت به حیث قوماندان قطعه انضباط مقرر شده بود که در عین زمان به فرمان رئیس دولت قاضی محکمه نظامی هم تعیین شده بود. قاضی محکمه ای که در محاکمه متهمین نظامی از برائت دادن تا اعدام مجرمین مختار بودند.

ولی متأسفانه مانند ده ها جمهوری خواه دیگر از کنار رهبری دولت کنار گذاشته می شود، و او هم با عقده مندی، نه تنها به صف مخالفین دولت جمهوری می پیوندد بلکه در کتابش "اردو و سیاست" به جز از کارنامه های خود بر همه آنانی که در تکوین و تأسیس جمهوریت سهم ارزنده داشته اند خط بطلان می کشد.

اما با وجود آن در سقوط دولت جمهوری در آشوب هفت ثور ۱۳۵۷ ه.ش. اشتراک نداشت.

د پانوی شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنالین په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

با وجود کمبود پاچاگل وفادار و عبدالحمید محتاط در هیئت رهبری باز هم کمیته مرکزی جمهوری توانست تا روابط با همدستان خویش را در قطعات کلیدی اردو جهت حفظ امنیت و تحکیم جمهوری در افغانستان استحکام بیشتر بخشد تا بدان وسیله در تطبیق آرمان های جمهوری خواهان به نام "خطاب به مردم افغانستان" عملاً اقدام نمایند.

از آنجایی که قسمت های عمده خطاب به مردم در پلان پنج ساله اول و دوم در عمل پیاده شده بود و مردم افغانستان به آن آشنایی و طراحان کودتا در عملی کردن آنها تجارب کافی داشتند، بناءً دانسته شد تا اولتر از همه، در پی ریزی و طرح پلان جامع تری به نام پلان هفت ساله شروع و در تکمیل پلان انکشافی موجود در کشور اقدام جدی عملی گردد، تا متکی بر تجارب گذشته در طرح پلان انکشافی هفت ساله و با سرعت بخشیدن کار عملی در تکمیل پلان پنج ساله چهارم امیدواری بیشتر در بازسازی کشور توسط دولت جمهوری در مردم ایجاد گردد.

با اینکه متأسفانه گیرودار های سیاسی و رفت و آمد حکومت های زودگذر بین سال های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۲ ه.ش. کمتر اجازه داده بود تا تطبیق پلان های انکشافی چهارم و پنجم مؤثریت کافی داشته باشد، ولی باز هم دنباله کار از هم نگسسته بود و می شد با مراقبت در کار بیشتر، استفاده بیشتر نمود.

از آنرو در تکمیل کار های نیم کله و حفظ و مراقبت سرک های پخته و نیم پخته و احداث و وصل سرک های جدید در شبکه حلقوی کشور و بسا کارهای ساختمانی دیگر عملاً اقدام شد. و برای اولین بار در کشور کار ۲۴ ساعته شبانه روزی (در ۳ نوبت ۸ ساعته) با تقویه و به کار گماشتن قوای کار آغاز گردید.

(البته در کارخانه ها و مناطقی که اوضاع جوی کشور و شرایط کار اجازه می داد)

قوای کار: در سال ۱۳۳۳ ه.ش. حکومت افغانستان با لغو بیگاری (کار اجباری بدون مزد) و تشکیل قطعات کار در چوکات وزارت فوائد عامه از آنانی که دوره مکلفیت عسکری را در قطعات استحکام اردو سپری می کردند، دست به ابتکار نهایت مثمیری در کار ساختمانی کشور زده بود.

زیرا افرادی که به جای اردو در قوای کار مکلفیت عسکری را سپری می کردند، بعد از دو سال ختم دوره مکلفیت تحت نظر انجینران ماهر استحکام (ساختمانی اردو) علاوه بر خوانا شدن، کار آموزه های مؤثر در رشته های مختلف ساختمانی به بار می آمدند.

اولین هسته قوای کار به تشکیل غندی (هزار نفری "یونت اول") در کار ساختمان پل و پلچک و تمديد سرک بین کابل و تورخم در پلان پنج ساله اول آغاز به کار کردند و در اخير پلان مذکور مهارت و کاردانی قوای کار به جایی رسیده بود که روزانه یک کیلومتر سرک را با پل و پلچک آن به عرض ده متر اعمار، پخته کاری و اسفالت می کردند و امید آن وجود داشت که در پلان دوم روزانه فعالیت راه سازی آنها به یک عشریه پنج کیلومتر در روز بیانجامد و تعداد کارمندان آن به تدریج تا ده یونت بالا برده شود.

ناگفته نماند که همین هنرآموزی و کار عملی افراد در قوای کار بود که بعد از ترخیص به حیث کارگران حرفوی و با تجربه در کشورهای خلیج فارس بدون درد سر پذیرفته می شدند و سالانه ملیون ها دالر از مزد آنان به عایدات کشور افزوده می شد.

ولی با وجود آن وسعت بخشیدن در تکمیل پلان های انکشافی و ایجاد کار بیشتر برای بیکاران بیشتر، سرمایه بیشتر و مصارف بیشتر را ایجاد می نمود که متأسفانه عایدات و دارایی کشور به حدی نبود که حکومت افغانستان از نگاه مالی متکی به خود و از وابستگی های اقتصادی به دور نگه داشته شود.

بناءً حکومت های افغانستان ناچار بود تا مانند دیگر کشورهای رو به انکشاف، به کمک های کشورهای دارا، خصوصاً ابرقدرت ها، چشم داشته باشد.

ولی متأسفانه بعد از ختم جنگ جهانی دوم و دو قطبی شدن جهان به شرق و غرب، اخذ کمک از جناح های متخاصم مخصوصاً به کشورهای بیطرف آنقدرها هم که تصور می شود سهل و ساده نبود.

اگرچه حکومت افغانستان توانسته بود تا برای تکمیل پلان انکشافی پنج ساله اول با استفاده از همچشمی و رقابت ابرقدرت ها و حفظ بیطرفی خویش از کمک های مالی هر دو طرف استفاده کند، ولی باز هم نزد مردم ما سوالی پیدا شده بود که چرا حکومت افغانستان از دولت های ثروتمند و مسلمان که دارای ثروت های بیشماری اند کمک نمی گیرند که از کشورهای منفعت جو و مخالف عقاید مذهبی ما کمک می گیرند، و تلاش دارند تا مردم ما را به دم

د پانوی شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

اقتصاد امریکا و یا شوروی گره زنند. حتی بعضی ها اخذ کمک های خارجی را برای انکشاف کشور به کافر بودن و وابستگی حکومت به کشورهای بیگانه توجیه می کردند. بی خبر از اینکه حکومت های افغانستان بارها از برادران مسلمان خویش استمداد کرده و جواب رد شنیده بودند. ولی با آنهم دولت جمهوری دو باره در جستجوی اخذ کمک از کشورهای دارنده مسلمان می شود و این خواسته ایجاب می نمود تا زمینه گفتگو میان سران کشور های مورد نظر و رئیس دولت جمهوری آماده ساخته شود. اگرچه دولت های متذکره از جمهوری شدن افغانستان دل واپسی داشتند و بعضاً خبرهای نادرست و نامستندی را جهت تخریب اذهان مردم افغانستان پخش می کردند و حتی در کودتاهای سنبله و زمستان ۱۳۵۲ ه.ش. جهت سقوط دولت جمهوری و بعضی ناآرامی های خرد و بزرگ در کنج و کنار کشور همکاری ساواکی ها دیده شده بود، و از همه مهمتر اینکه مخالفین دولت جمهوری خصوصاً شاه سابق افغانستان و اطرافیانش از جانب دربار ایران بیدریغ تمویل و کمک مالی می شدند.

چنانچه اسدالله علم وزیر دربار شاه ایران در باره شخصی که نفرت خود را به جمهوری خواهان پنهان نمی کرد، در جلد چهارم یادداشت هایش در صفحه ۲۷۸ می نویسد:

"وقتی که به زلمی محمود غازی (پسر عم شاه و داماد محمد داؤد) سفیر افغانستان در تهران گفتیم هرچه پول بخواهید به شما چک سفید می دهیم، خیلی خوشحال شد."

مگر از وی به جز تخریب جمهوری افغانستان چه می خواستند که می پرسند؟؟؟ هرچه پول بخواهید به شما چک سفید می دهیم؟؟

ولی به هرصورت دولت جمهوری که تازه یک تحول عظیم سیاسی (جمهوریت) را در افغانستان پیاده کرده بود، برای ساختن یک افغانستان نوین بیش از همه کشورها به صلح و آرامش و روابط نیک با همه کشورها خصوصاً همسایه گان خویش نیازمند بود، لازم بود به جای پرخاش یا پرخاشگران جهت حفظ منافع و مصالح ملی در تلاش رفع سوء تفاهات ایجاد شده در کشورهای مسلمان خصوصاً دولت های حوزه خلیج فارس شود.

بناءً به پیشنهاد رئیس دولت و تصویب کمیته مرکزی جمهوری محمد نعیم وزیر خارجه اسبق افغانستان که از شخصیت های شناخته شده افغانستان در کشورهای بیطرف و مورد اعتماد اکثر زعمای منطقه بود به حیث نماینده خاص رئیس دولت تعیین و عازم کشورهای خلیج فارس و ایران شد.

اوشان بعد از دو سه مسافرت و دیدار با شاه ایران، شاه عربستان سعودی و شیوخ حوزه خلیج فارس ضمن صحبت با نویسنده گفت:

"برعکس آنچه در افغانستان می گذرد، سران کشورهای مذکور (از نارسایی های سیاسی و مطبوعاتی ما) در گمراهی عجیبی قرار داشتند و پرسش های شان در باره تأسیس جمهوری در افغانستان و عاملین سقوط سلطنت (کودتاچیان) نزدیکی و شباهت زیادی به اخبار جعلی پاکستان و تبلیغات طرفداران داخلی و خارجی سلطنت داشت."

ولی با وجود آن زمانی که پیام رئیس دولت به آنها تقدیم و تصریح گردید که: دولت جمهوری افغانستان برعکس شایعه پراکنی دشمنان مردم افغانستان، مثل گذشته در صف کشورهای بیطرف به حیث یک کشور مسلمان و مستقل باقی خواهند ماند و به هیچ گروهی در افغانستان اجازه داده نخواهد شد تا فعالیت ضد مذهبی به راه اندازند، بی نهایت خوشحال می شدند.

و با گفتن اینکه: هیئت رهبری جمهوری افغانستان جهت تکمیل و انکشاف پروژه های ساختمانی خویش از کشورهای ثروتمند مسلمان انتظار آنها دارند تا آنها را از نیازمندی به دیگران وار هانند، به گرمی استقبال و برای کمک های مادی و معنوی اظهار آمادگی می کردند.

عاملین کودتا: افواهات شنیدگی ام در باره رفقای برادرم در سقوط سلطنت، کمتر از گفته هایی نبود که شما شنیده بودید، اما واقعیت گواه این است که تا امروز از هیچ یک اوشان نه کلمه ای شنیده شده، نه کاری دیده شده است که مخالف و مغایر اساسات دین مبین اسلام و عنعنات مردم افغانستان بوده باشد و یا سیاست بیطرفی افغانستان را خدشه دار کرده باشد.

د پانوی شمیره: له ۵ تره

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

در ضمن مطابق هدایت داده شده حین ملاقات با سران کشورهای مذکور دعوت نامه های رئیس دولت را جهت بازدید رسمی از افغانستان به حضور شان تقدیم می کردم، و هر کدام شان به خوشی آنرا می پذیرفتند و خواهش داشتند تا دعوت آنها را رئیس دولت جمهوری افغانستان به کشور شان نیز بپذیرند. (ختم)

بنام رئیس دولت جمهوری به دعوت شاه ایران به نور ۱۳۵۴ ه.ش. عازم تهران شدند. آنهم به روزگاری که جمهوری شدن افغانستان تأثیرات خوش آیندی برای بقای سلطنت ایران نداشت و طرفداری دربار در سقوط جمهوری و بازگشت سلطنت در افغانستان قابل فهم بود.

اما باز هم داشتن روابط نیک و تفاهم بین دو کشور همسایه و مسلمان برای تحکیم دولت جمهوری ارزش والا داشت و نمی شد آنرا نادیده گرفت. چنانچه رئیس دولت در بازگشت از ایران و ملاقات با شاه و دیگر سران آن کشور در کمیته مرکزی جمهوریت سفرش را ارزنده خواند و از دیدارش با شاه ایران نهایت خورسند و رضامند بوده گفتند:

در اثر هدایت شاه ایران قرارداد های قروض طویل المدت بیش از دو میلیارد دالر امریکایی برای تکمیل پروژه های انکشافی به شمول احداث خط آهن در افغانستان بین وزرای پلان و تجارت افغانستان و دولت ایران به امضاء رسید. ناگفته نماند که روابط شخصی ام با محمد داؤد در مقایسه با دیگر رفقای کودتا و مامورین عالیرتبه دولتی متفاوت بود، و همه می دانستند که سال ها قبل از کودتا و شناسایی با کودتاچیان، ما با یکدیگر روابط عمیق و دوستانه داشتیم. از آنرو دیدارهای نسبتاً طولانی ما در اوقات رسمی و یا غیر رسمی نه تنها موجب حسادت هم سنگران ما نمی شد، بلکه بسیاری از اوشان از محبت ما با یکدیگر لذت هم می بردند.

من از اعتماد وی به خود می بالیدم و او هوشیاری و وفاداری ام را می ستود.

در یک دیدار خصوصی در بازگشت از تهران ضمن راضی بودن از سفر خویش گفت شاه ایران همه پیشنهادات طرف افغانی را با جبین باز پذیرفت و ضمناً خواهش نمود تا کشورهای برادر و دوست، ایران و افغانستان، در مسائل متعلق به دو کشور تبادل اطلاعاتی داشته باشند، و منم پذیرفتم.

بنام اطلاعات مورد علاقه کشورهای ما، بین ساواک ایران و استخبارات وزارت داخله، با مشوره با شما تبادل خواهد شد.

گفتم: در این صورت ساواکی ها دیگر مخالفین مسلح جمهوریت را تمویل نخواهند کرد.

فرمودند: در این باره به شاه ایران چیزی نگفتم.

ولی اضافه نمود که: در این سفر با رئیس حزب رستاخیز ملی ایران ملاقات کردم، روش خوبی جهت رسیدن به دموکراسی واقعی انتخاب کرده اند. ما می توانیم در تأسیس حزب در افغانستان تا حدودی از این روش استفاده کنیم. گفتم: تا جایی که اطلاع دارم این حزب در جامعه ایرانی از شهرت خوبی برخوردار نیست و از جانب دیگر خط مشی آنان با سیاست بیطرفی ما متضاد است.

چیزی نگفتند و منم با برداشت اینکه اوشان قضاوت در باره همکاری و یا عدم همکاری ساواکی ها را با مخالفین مسلح (اخوانی ها) پیش از وقت می داند، رخصت شدم.

اما آنچه از وحید عبدالله معین وزیرت خارجه و هم سفر رئیس دولت و رفته رفته از زبان وی در کوچه و بازار شنیده می شد چنین بود که: رئیس دولت افغانستان با شاه ایران در این دیدار در بسیاری از مسائل منطقه و جهان توافق نظر داشتند.

نزدیکی و تفاهم دولت افغانستان با داشتن سیاست بیطرفی فعال، و ایران دارای سیاست یکدنده و یک جانبه و همبسته با ایالات متحده آمریکا، برایم نه تنها سوال برانگیز شده بود بلکه در منجلا ب دست و پا می زدم که قدرت تفکر و تصمیم یکی پشت دیگری از من فرار می کرد، و نمی شد باور کرد مردی که در داغ ترین روزهای جنگ سرد ابر قدرت ها بین سال های ۱۳۳۲ و ۱۳۴۱ ه.ش. با چند کشور محدود سنگ تهداب اولین کشورهای بیطرف را رو به روی ابر قدرت ها گذاشته بود چگونه امکان دارد قرضه های ایران که هنوز به اصطلاح به شاخ آهو بسته بود او را از راه کشیده باشد.

باور چنین گفته ها آنهم از کوچه و بازار برای من که یک ربع قرن اهداف مشترکی را با هم تعقیب می کردیم بالاتر از تصور می نمود، ولی با تمام ناباوری هایم چرخ روزگار به نفع کسانی می چرخید که تخریب جمهوریت را با



سقوط محمد داؤد مرتبط می دانستند و نابودی محمد داؤد را به تجرید وی از هم سنگرانش شرط می بستند. و ما را هم به دست خود ما نشانه گرفته بودند.

از اینکه شاه ایران به مشوره شاه مخلوع افغانستان محمد داؤد را از رفقاییش برحذر داشته باشد، سندی در دست نیست، اما بعد از بازگشت از ایران از علاقه و اعتمادش به هم سنگرانش کاسته شده می رفت.

دیگر به ریاست خویش در کمیته مرکزی دلبستگی نداشت و دیدار شان با اعضای کمیته منحصر شده بود با غوث الدین فاتق، وحید عبدالله و عبدالقدیر. و اگر نزدش کمتر می رفتم و اگر صحبت هایم حتی روی موضوعات مورد علاقه خودش کوتاه تر می بود، مانند گذشته مرا به زود آمدن و تفصیل بیشتر تشویق نمی کرد.

متأسفانه همه با هم نمایانگر آن بود که فهمیده یا ناهمیده، محمد داؤد از سر سپرده ترین یاران خویش در روزهای تجرید شدن است.

یارانی که در دشوارترین روزگار سیاسی وی در کنارش برای تغییر نظام شاهی و تأسیس جمهوریت گرد هم آمده بودند و پر مخاطره ترین وظائف را در سقوط سلطنت به دوش داشتند.

آنهم در روزگاری که از ده ها نظریه پرداز امروزی (وزراء و جنرال های دیروزی) رد پای یکی از آنها به دور و برش دیده نمی شد، زیرا می دانستند که نظام حتی از پرواز مرغان هوا بر فضای خانه اش هراس و نفرت دارد، چه رسد به آنانی که در دربار مقام و منزلتی داشته باشند.

مقدمه چین های جمهوری هم از آنچه می ترسیدند همین بلی قربان های امروزی بود که اگر از اقدام به جمهوری بوی بر می شدند سر کودتاچیان بود و سر دار. و یک ستاره بیشتر بالای شانه بلی قربان های موجود.

اوراق کم و نَم باقی مانده از دفتر کمیته مرکزی جمهوریت تعداد کسانی را که در شب ۲۶ سرطان در قیام مسلحانه اشتراک داشتند یکصد و نوزده نفر نشان می دهند، اما تا جایی که به خاطر دارم تعداد شان بیشتر از یکصد و نوزده نفر بود.

از بین آنان تنها پاچاگل وفادار قبل از کودتا با محمد داؤد مراد داشت، و در دوران طفولیت در زمان حیات پدر سید عبدالاله، محمد داؤد وی را هم در خانه پدرش دیده بود.

اما از جلب و جذب کودتاچیان و معرفی آنان به محمد داؤد خصوصاً تانکیست ها و سرگروپ ها قبلاً خاطر نشان گردید.

بناء طراحان کودتا (محمد داؤد و نویسنده) با هیئت رهبری (سرگروپ ها) در تماس و گفتگو می بودند و هیئت رهبری بود که با صاحب منصبان هم عقیده رفت و آمد داشتند.

بدین صورت می توان گفت که اکثر کامل کودتاچیان، به استثنای تانکیست ها، همدیگر و خصوصاً طراحان کودتا را به رویت ندیده بودند و احتمالاً شناخت چهره هم نداشتند. و بایستی هم نمی داشتند زیرا رو به رو نشدن دسته جمعی از شرایط عمده در کودتا ها است.

ولی آنچه آنان را به هم پیوند ناگسستنی داده بود همانا عقیده مشترک در تأسیس جمهوریت در افغانستان بود و در پهلوی آن عشق و محبت آنان به کارکردگی های محمد داؤد و خصوصاً به اینکه در راه انتقال قدرت از خاندان خویش به مردم افغانستان با آرزوهای نسل جوان همراهی و حتی پیشدستی داشت.

واقعاً خاطره انگیزترین و پرشورترین دقایق زندگی کودتاچیان دقایقی بود که با پشت سر گذاشتن بزرگترین مخاطره، بزرگترین موفقیت را نصیب شده بودند و با معرفی یکدیگر با چشمان پر از اشک شادی همدیگر را به آغوش می کشیدند و می بوسیدند.

ولی حالا بر خورد با جمهوری خواهان طوریت که اصلاً چیزی به وقوع نپیوسته باشد.

به راستی از پس منظر چنین اتفاقی آنهم با سر سپرده ترین دوستان خویش، با اینکه نفر دوم کشور بودم به خود می لرزیدم و با حضورداشت ده ها و صدها بلی قربان های درباری، احساس تنهایی می کردم.

زیرا به خاطر داشتم دو نفری را که مصمم به کودتا جهت تأسیس جمهوریت شده بودند، و برای پیدا کردن هم عقیده سوم دیوان حافظ شیرازی را به امید فال نیک ورق می زدند. و اما امروز مثل اینکه اصلاً چیزی اتفاق نیفتاده باشد یعنی نه کودتایی بوده و نه کودتاچی.

د پانو شمیره: له ۷ تر ۷

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

بناءً به روزهایی که دو دوست ساعت ها با هم می بودند و یکی به اندرزهای بزرگتر خویش گوش می داد و دیگری با علاقه مندی خاصی گفته های کوچکتر از خویش را می شنید و مشاجره می کرد، از بذله گویی هایش لذت می برد، و با هم می خندیدند. به محمد داؤد گفتیم: گرفتاری های بیش از حد اداری مانع آن گردیده است تا دوستان منتظر و علاقه مند خویش "همرزمان کودتا" را ملاقات کنید. آنها بی صبرانه انتظار دیدار شما را دارند و خیلی هم آرزو دارند تا آنچه در کشور می گذرد، خصوصاً از جریان سفر اخیر شما به ایران از زبان شما بشنوند.

گفت تشکر از یادآوری و مصلحت اندیشی شما، واقعاً در دیدار با کسانی که در تأسیس جمهوریت در افغانستان پیمان بسته بودیم، سهل انگاری شده است و آنانی را که بایستی مرتباً می دیدم بیشتر از سالی شد که با هم ندیده ایم.

به قوماندان گارد بگوئید در هفته آینده دعوتی جهت دیدار همه کودتاچیان ترتیب دهند تا یکبار دسته جمعی با هم دیدار و گفتگو کنیم و سپس هر هفته چند نفر آنان را خواهیم دید و ضمن صحبت نان چاشت را با آنان خواهیم خورد.

قوماندان گارد احمد ضیاء مجید همه هم پیمانان کودتای ۲۶ سرطان را دعوت می کند. اما متأسفانه قبل از روز موعود سید عبدالاله و عبدالقدیر بعد از دیدار با رئیس دولت به قوماندان گارد خبر می دهند که رهبر گفت دعوت تا هدایت ثانی معطل باشد.

در ملاقات های بعدی مثل اینکه هر دوی ما خبری نداشتیم و از دیدار با یاران کودتاچی یادی نشد، اما پی گیرانه در تلاش بودم تا علت آنرا دریابم.

پیامون همین روزها بود که عبدالقدیر بنابر هدایت رئیس دولت گاه و ناگاه مرا به جریان گفتگو هایش با نماینده ساواک (مستشار سفارت ایران در کابل) قرار می داد و یا به گفته خودش کسب هدایت می کرد.

عبدالقدیر بعد از دیدار با نماینده ساواک گفت: خلاصه صحبت ما اینکه آنها می پندارند که ما در منطقه منافع مشترک و دشمنان مشترک داریم، از آنرو مساعی مشترک ما را جهت آگاهی بیشتر از پیش آمدهای ناخواسته ضروری می دانستند.

عبدالقدیر گفت: مهمان علاقه بیشتر به توضیحات داشت و من هم به احترام مهمان خویش شنونده بودم. عبدالقدیر شخص شریف، پاک نفس، با تقوا و رهبر کودتا را مانند دیگر کودتاچیان برابر جان خود با همه خودخواهی که داشت، دوست می داشت.

در آن روزها بیش از یک سال بود که به حیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس مقرر شده بود و مستقیماً تحت اثر رئیس دولت کار می کرد، زیرا قوماندانی ژاندارم و پولیس با اینکه جزء تشکیلات وزارت داخله بود، اما طبق مقررات اردو جهت تأمین امنیت و دفاع کشور جزء قوای مسلح و فرمانروای آن در سابق شاه و بعداً رئیس دولت بود.

عبدالقدیر و سید عبدالاله وزیر مالیه هر دوی شان با هم دوست بودند و سرگروپ ها آنان را به حیث علاقه مندان دوست داشتنی-ام می شناختند، زیرا هر دوی شان خود و خانه های خویش را به خواهش در خدمت و اختیار سرگروپ ها گذاشته بودند. کودتاچیان اکثر خانه شخصی نداشتند و در قطعات خویش زنده گی می کردند و دید و وادیده های شان بیشتر درین دو مخفی گاه با سرگروپ ها صورت می پذیرفت.

در شب ۲۶ سرطان خانه عبدالقدیر به حیث توقیف خانه موقت مخالفین جمهوری زیر اثر خودش به استفاده کودتاچیان می بود. "وظیفه سنگین و کار بس خطرناکی".

با اینکه عبدالقدیر از ملاقات خویش با نماینده ساواک برداشت های خوبی داشت، برایم جمله "دشمنان مشترک" زنگ خطری می نمود که به دروازه سیاست بیطرفی و عنعنوی کشور ما شورک می خورد و با روش موجود ما و سیاست خارجی ایران در برابر همسایه گان تفاوتی از زمین تا آسمان و مغایرت کلی داشت.

زیرا حکومت پاکستان در حالیکه دوست و هم پیمان ایران بود، عملاً چه از نقطه نظر تبلیغاتی و چه از نگاه تقویه و ایجاد مخالفین مسلح در تخریب جمهوریت مبادرت می کرد.

حکومت ما به حیث یک مملکت بیطرف با اتحاد جماهیر شوروی روابط دوستانه داشت و در حالیکه دربار ایران در پیمان های نظامی برخلاف شوروی با ایالات متحده آمریکا متحد و هم نظر بود.



از طرف دیگر تردستی و مهارت و اختیارات مالی ساواکی ها و بیچاره گی ما در ناتوانی مالی و دانش استخباراتی، ما را به جایی می برد که سیاست بیطرفی ما را نقض و از کشورهای بیطرف و متحد ما، ما را تجرید کند. متأسفانه هر تعبیر و تفسیر مرا درین باره رئیس دولت با برخلافی با ایران توجیه می کرد. زیرا او از اینکه باور پیدا کرده بودم که جمهوری شدن افغانستان برای نظام شاهی ایران خوش آیند نیست و آنها در تحکیم و پیشرفت جمهوری علاقه ندارند، آگاهی داشت.

از آنرو در تلاش آن شدم تا هم لعل به دست آید و هم یار نرنجد. بناءً با استفاده از خودخواهی عبدالقدیر به وی گفتم: بعد از دیدار ما با یکدیگر شما موضوع را به حضور رئیس دولت هم گزارش دهید.

او گفت: رئیس دولت به من هدایت داده است تا با شما درین باره مشوره کنم.

گفتم: مشکلی نیست، می خواهم شما روی موضوعات خارجی هم با رئیس دولت روابط مستقیم داشته باشید و ضمناً به اطلاع شان برسانید که مرا هم دیده اید.

او با سپاس و احترام از اعتماد و محبتم خارج شد.

حکومت ایران از جمله قرضه دو میلیارد دالر، مبلغ ده میلیون دالر و صد عراده سرویس شهری را طبق تفاهم قبلی در اختیار حکومت افغانستان گذاشته بود. اگرچه سندی در میان نبود اما وحید عبدالله معین وزارت خارجه می گفت که سرویس ها تحفه شاه ایران به رئیس دولت افغانستان است.

وزارت پلان سروی خط آهن را از اسلام قلعه تا هرات و از هرات تا کابل که معدن مس عینک را عبور می کرد و تا بامیان به معدن آهن حاجی گک امتداد می یافت با یک کمپنی فرانسوی از قرضه گرفته شده قرارداد نمود و تعمیر فابریکه نساجی و قند را در هرات و پشمینه بافی را در قندهار به داوطلبی گذاشتند.

متأسفانه برخلاف پندارها و توقعات بیش از حدی که از دیدار رئیس دولت با شاه ایران ما را در خود پیچانده بود و توقع آنرا داشتیم که دیگر تخریبات اخوانی های افغان مقیم پاکستان در خاک افغانستان صورت نخواهد گرفت، به صورت باورنکردنی در اوائل سرطان ۱۳۵۴ ه.ش. تقریباً یک و نیم ماه بعد از سفر رئیس دولت از ایران، نا امنی در گوشه و کنار کشور از جانب اخوانی های آمده از پاکستان برای اینکه ما را پریشان و قوای امنیتی را پراکنده کرده باشند شروع شد.

به تعقیب آن شامگاه ۲۶ سرطان ۱۳۵۴ ه.ش. منطقه جشن و نواهی آنرا با قطع سیم ها و چپه کردن چندین پایه برق به تاریکی ترسناکی فرو بردند و در همان شب اخوانی های مسلح در محل بود و باش والیان لغمان، خوست، لوگر، پنجشیر و چند ولایت دیگر حمله ور شدند که بعضی محلات را تا یکی دو روز در اختیار هم داشتند.

ولی خوشبختانه با مواجه شدن با مدافعین جمهوری و از همه والاتر هجوم اهالی بر آنها و حمایت از جمهوری با شکست سنگینی در همه جا مواجه شدند و با کشته دادن تنی چند و کشتن و زخمی کردن سه چهار نفر از جمهوری خواهان دو باره فراری پاکستان شدند.

تحقیق از دستگیر شده گان نشان می داد که همان آش است و همان کاسه و همان تشویق و تسلیح اخوانی ها و تمویل آنها از سوی پاکستان؟؟

حین گفتگو با عبدالقدیر از وی پرسیدم که دوستان ایرانی ما روی واقعات اخیر در افغانستان چه نظر دارند؟ گفت: در این روزها سروصدای شان نیست، گمان می کنم رخصتی رفته باشند.

او گفت: اما در جناح خلق ح.د.خ. دوست و همکاری پیدا کردم که از همکاری توده ای ها با ح.د.خ. معلومات زیاد دارد.

چون خبر بی مقدمه ای بود، چیزی نپرسیدم ولی رفته رفته در کنجکاوای عجیب و غریبی فرو می رفتم و با سوال های غامض و پیچیده ای رو به رو می شدم.

بعد از درهم کوبیدن مسافرین مسلح پاکستان (اخوانی ها) رسانه های گروهی جانبدار مخالفین جمهوری یکی از قول دیگری نقل کرده نشر و پخش می کردند که:

داؤد (رئیس دولت جمهوری) به کمک کمونیست های مسلح جانبدار خویش حملات تخریبی اسلام گرایان افغانی را چنان منکوب نمود که تعدادی کشته، جمعی اسیر و باقی دو باره راهی پاکستان شدند.

من که با خوشی از شرمنده ساختن دولت پاکستان در شکست فرمانبرداران شان نزد محمد داؤد رفته بودم تا شهامت و مردانگی هم رزمانش را با همبستگی و کمک مردم به آنان در این جنگ تن به تن تبریک بگویم، پرسیدند که: خبرهای یکی دو روز اخیر را شنیدید؟  
گفتم: بلی شنیدم که با سخنان زهرآگین و تحریک کننده اما باز هم از شکست و رسوایی مخالفین جمهوری خبر می داد.

فرمودند: به این ساده گی ها هم نیست. آنها می توانند به این جنگ ها شکل مذهبی بدهند، و به نام جنگ کفر و مسلمان مردم افغانستان را برضد دولت جمهوری بشورانند.

برایم شنیدن چنین جملاتی و قبول آنها، آنهم از زبان سربازی که اگر اجرای امری را برای سعادت و سربلندی مردم خویش تشخیص می داد در اجرای آن هراسی نداشت و مراعات هیچ کس را نمی کرد، باور نکردنی و غیر منتظره بود. زیرا نویسنده در زمانی با محمد داؤد (صدراعظم) همراز و نزدیک تر از بسا اشخاص بود که برای نهضت نسوان در افغانستان مقدمه چینی می نمود.

آنهم مصادف بود به روزگاری که دول غرب در ایجاد دسائس برای به زانو در آوردن حکومت هایی که به نام بیطرف به دهل شان نمی رقصیدند حد و مرزی را نمی شناختند.

و بناءً زمامداران حکومت های بیطرف خصوصاً کشورهای مسلمان، از الجزایر (بن بلا) گرفته تا اندونیزیا (داکتر سکارنو) و محمد داؤد در افغانستان یک سره به حیث مشوقین کمونیزم و طرفدار شوروی زیر بارانی از تبلیغات گمراه کننده کشورهای غربی قرار داشتند.

آژانس باختر خبرهایی را که در باره افغانستان در مطبوعات جهان به نشر می رسید روزانه آنها را بیرون نویس و به دفتر صدراعظم می سپرد.

در یکی از روزها آنچه در مطبوعات دنیا سروصدای تازه راه انداخته بود، تحریف شخصیت محمد داؤد بود به نام "شهزاده سرخ". و یا به عبارت ساده تر "مرد نامسلمان و کمونیست". و بدین وسیله مردم مسلمان افغانستان را در مسلمانی او مشکوک و به برخلافی با وی و طرفدارانش تحریک می کردند.

زیرا در آن روزها محمد داؤد عضویت در پیمان بغداد را که مشتمل بر امریکا، ترکیه، عراق، ایران و پاکستان برضد اتحاد شوروی بود، نپذیرفته بود.

شاید به دلیل هم عقیده بودن با وی بوده باشد که از جمع کارمندان دولت مرا در تبلیغات نامستند به حیث حامی کمونیست های افغانستان در آن روزها نشانه گرفته و در لحاف بیمار پیچانده بودند. در حالیکه در سال ۱۳۳۴ ه.ش. هیچ فردی در افغانستان نه قد بلند کرده بود و نه هم شناسایی شده بود. و چون محمد داؤد می پنداشت که در جامعه افغانی نوشته های بدون مدرک خریداری ندارد به آنها ارزش نمی داد.

ولی برعکس، برای بنیادگرایان که از اسلام تعبیر و برداشت های خود را داشتند نهضت نسوان هم سند بود و هم مدرک، و هم شاهد زنده در تکفیر وی.

ولی وی بعد از شنیدن و خواندن خبرها رو به من کرده گفت:

"ما و شما به خداوند بزرگ ایمان داریم و پیرو دین مقدس اسلامیم و به اتکاء به خداوند بزرگ برای سربلندی مردم افغانستان هر آنچه لازم باشد و ما توانایی اجرای آنرا داشته باشیم در عمل پیاده خواهیم کرد".

و ضمناً به خنده گفت: "اگر مرا سرخکان نگشت (اشاره به شهزاده سرخ) نترس کشنده تو هم سرخکانچه نیست (نسبت داشتن به شهزاده سرخ)". از این تمثیل شیرین خندیده از هم جدا شدیم.

در آن روزها در کابل مرض سرخکان و سرخکانچه به صورت واگیر در بین اطفال شیوع یافته بود.

موضوع نهضت نسوان که کنده کنده در میان مردم از تقرر چند خانم بدون روی بند در سال های ۱۳۳۶ و ۳۷ ه.ش. به حیث پرستار در شفاخانه های علی آباد و استخدام چند دختر به حیث مهماندار در طیاره آریانا آوازه افتاده بود، در نسل جوان امیدواری برای رسیدن به نهضت های اجتماعی را به وجود آورده بود، و در پیر و پوده ها هم عکس العمل بدی نداشت.

د پانو شمیره: له ۱۰ تر ۱۰

افغان جرمن آنلاين په درنيت تاسو همكاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه كړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

يادونه: دليكني د ليكنيزي بني پازوالي د ليكوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليكنه له راليولو مخكي په خير و لولي

اما برعکس، پشت تعدادی از مامورین کهنه کار در دولت می لرزید و شاه افغانستان با اینکه در نظر طرفدار جدی نهضت نسوان بود، اجرای آن را در افغانستان و در آن شرایط پیش از وقت می دانست. زیرا به نظر درباریان، از چنین واویلابی و سقوط دولت امانی تنها سی سال سپری شده بود و هنوز تعدادی از علما و روحانیونی که حکم کفر امان الله خان را به مناسبت ترویج نهضت نسوان صادر و امضاء کرده بودند، به سر زنده بودند و هنوز معارف و روشن ضمیری در مردم به جایی نرسیده بود که از اقدام حکومت در نهضت نسوان در مقابل عناصر ضد نهضت حمایت و پشتیبانی کنند.

ولی برداشت محمد داؤد و حلقه کوچکی از دوستانش اجرای نهضت را به موقع دانسته و از حمایت اکثریت مردم خصوصاً نسل جوان مطمئن بودند.

بنام صدر اعظم پس از تکمیل و تحکیم نقاط ضعف دولت، برای جلوگیری از حادثات ناخواسته و تصمیم در عملی کردن نهضت به حضور اعلیحضرت عرض کرده بود که:

"اعلیحضرتا، اگر رعایای شما نهضت نسوان را نپذیرفتند و بر ضد حکومت شوریدند از شما التجا می کنم مرا (صدر اعظم را) به حیث متمرّد و نافرمان برای آرامش خاطر رعایای خویش برطرف و محاکمه کنید".

"و اگر نهضت را استقبال کردند، در آن صورت افتخار دیگری بر کارنامه های سلطنت شما افزوده خواهد شد".

اعلیحضرت فرمودند: "موفقیت شما را در این راه از خداوند بزرگ التجا می کنم".

ولی با آنهم اعلیحضرت زمانی که در صف مستقبلین در روز جشن استقلال در سال ۱۳۳۸ ه.ش. در چمن حضوری محمد داؤد صدر اعظم و برادرش محمد نعیم وزیر خارجه را با خانم های شان که روی پوش نداشتند می بیند از این برخورد خلاف انتظار برای دو سه ثانیه متحیر و متوقف می ماند.

اما شام آن روز در محفل مجلی از جانب صدر اعظم در کمپ شاهانه در چمن حضوری اعلیحضرت با ملکه و اکثر وزراء و جنرال های اردو و تعدادی از مامورین عالیرتبه با خانم های شان که روی پوش نداشتند اشتراک می کنند. شب بعد چمن حضوری و کمپ های آن (منطقه جشن) شاهد هزاران مردی بودند که به استقبال و حمایت از نهضت نسوان با خانم های خویش بدون روی پوش، صحنه جشن را با آرامش عجیب و غریبی آراسته و یا با تشبیه شاعرانه گلباران کرده بودند.

سال دیگر بچه ها و دخترها در فاکولته ها یکجا درس می خواندند و بدون هیچ تبعیضی خانم ها در ادارات دولتی به صفت مامور و در کارخانه ها به حیث کارگر پذیرفته می شدند.

تا نزول مصیبت تنظیمی ها در رهبری حکومت افغانستان دخترها و خانم های افغان همانند دیگر زنان کشورهای مترقی و متمدن اسلامی با پدران و برادران خویش برای سعادت و تعالی وطن و مردم خود کار می کردند.

اما اولین رئیس دولت تنظیمی ها در اولین فرمانش در حالیکه خود و هم قطارانش قبیای اسلام و عواطف اسلامی را برای روز مبادا در پاکستان گرو گذاشته بودند از خانم ها می خواهند تا دو باره چادر به سر کنند و مثل گذشته ها خانه نشین شوند. و با این تصور خام بر نهضت نسوان خط بطلان و بر چهره خویش نقش مسلمان می کشند.

برگردیم به اصل مطلب که در چنان روز و روزگاری که چرخ روزگار به نفع ما می چرخید و با چنان زعیم آهنین صفتی که گفته شد سال ها با وی همکار و همنا بودم، از تعبیر چنین خبر بی بنیاد و بی اعتباری از رادیو پاکستان آنهم از زبان محمد داؤد بی اراده تکان خورده گفتم:

"از دشمن شکست خورده و مفتضح غیر از دشنام و فتنه انگیزی چه توقع باید داشت؟ آنها بدون هیچ سند و مدرکی هر چه می خواهند به ما می گویند.

"در حالیکه اتهامات شان از دو سه سطر بی بنیاد تجاوز نمی کند، اما تکرار به تکرار و باز هم تکرار می کنند تا از دروغ، راست بسازند.

"و اما ما با ده ها شاهد زنده (آشوبگران دستگیر شده) و صدها سند و مدرک از آنان و با داشتن یک وزارت مطبوعات مهر خاموشی به لب زده ایم.

الی قسمت پانزدهم ادامه دارد...

د پانو شمیره: له ۱۱ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنيت تاسو همكاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه كړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

يادونه: دليكنيزي دليكنيزي بنې پازوالي د ليكوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليكنه له راليرلو مخكي په خير و لولي